

همزیستی انسانهای برابر

(چاپ شده در نشریه ی "تلاش"، هامبورگ، مای ۲۰۰۱)

نیلوفر بیضایی

"...آهسته می پرسیدم: کی به دریا می رویم؟ زیرچشمی نگاهم می کردند: می رویم، اما نه به این زودی. می گفتم: می میرد، زیر این همه آب. می گفتند: مگر ما زنده ایم؟ ... و این که آن زن که از دریا بر می آید یکی از مردگان آبهای خاکستری است، یعنی طعمه ای که می خواهد مردان ماهیگیر را به قلاب بکشد، دروغی بیشرمانه است، چرا که تمام زنان می دانند وقتی زنی با پیراهن سبز حریر روی موجها بلند شود و فریاد بکشد، یعنی نمرده است، یعنی دل به دل مردگان آبهای خاکستری نداده است...". (از داستان سیریا سیریا، نویسنده: منیرو روانی پور)

در آستانه ی فرارسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن، فرصتی می یابیم تا هر یک بنوبه ی خود نگاهی به سالهایی که گذشت بیندازیم، تا شاید از پس این نگاه به سالهایی که در پیش داریم و با شتاب در گذرند، با چشم اندازی روشنتر بنگریم. در این سالها توانسته ایم مسئله ی زن را به یک موضوع همه گیر بدل سازیم، ذهنها را بدان مشغول سازیم و فرصت فرار از زیر بار مسئولیت و الویتها را از بی شمارانی که این موضوع را محدود به جمعهای بسته ی محفلی می خواستند، بگیریم. ما توانستیم اذهان عمومی را بدین مهم جلب کنیم که مسئله ی زن، تنها مسئله ی ما زنان نیست، بلکه مسئله ی یک جامعه در کلیت آن است و اگر بنا باشد مدنیت را در برسمیت شناختن فردیت ببینیم، آنچه بر زنان ما رفته و می رود نشان داده که شاید نوک تیز حمله ی اذهان یکسان پندار و بنهایت جبر پرست، در طول تاریخ ما همواره در وهله اول متوجه زنان بوده و هست. هویت مخدوش شده ی زن و نگاه تحقیر آمیز رایج به وی، واقعیتی ست که هر چقدر در مورد آن صحبت شود و شکافته شود و به نقد کشیده شود، کافی نیست و به کتابی نا تمام می ماند که آنقدر باید بدان طرح اضافه شود و آنقدر احتیاج به تصحیح و تغییر و بازسازی بازنگاری دارد که نسلا کار می طلبد و فرهیختگانی که حاضر باشند در راه بر ملا ساختن بی پرده ی موضوع، بی اعتنا از کنار موج تهمت و بدفهمی های گاه خواسته و گاه ناخواسته بگذرند و همچنان در راهی که پانهادن در آن و کشف پیچیدگیهایش، به باز شدن بسیاری از گره های دیگر اجتماعی نیز یاری می رساند، بمانند و نگاهشان رو به جلو باشد، رو به آینده ای که در آن هیچ انسانی بدلیل جنسیت و یا هر دلیل دیگری بر دیگری برتری نیابد و مجال آن نیابد که به هر نامی دیگری را از پیش رفتن بازدارد، یا حذف کند و یا بعنوان یک شیء تحت تملک به وی بنگرد.

از زمانی که شکل دوآلیستی نگاه به پدیده ها به شکلی غالب در جوامع بدل شد و مذاهب با دامن زدن به آن و تقسیم جهان به دو قطب متضاد "خیر" و "شر"، "روح" و "جسم"، "حس" و "خرد" "زندگی" و "مرگ"... بدین نگاه حقانیت بخشیدند، "زن" و "مرد" را نیز در باور بر این تضاد به سوی دو نقش متضاد راندند. زن را فرزند اهریمن و یا عامل فتنه خواندند که باید کنترل شود تا دست از پا خطا نکند، وی را موجودی دیدند که تنها برای همخوابگی یا فرزند زادن مناسب است و او را از نزدیک شدن به خرد بر حذر داشتند. ما زنان اما به این شکل متضاد انگاشته شدن تن ندادیم و بر این اصل تاکید ورزیدیم که متضاد دیدن تمامی پدیده هایی که در بالا بدان اشاره شد، به جایی جز ایستگاه جزم اندیشی و مطلق نگری نخواهد رسید. ما به "تضاد" میان زن و مرد معتقد نیستیم، بلکه بر روی "تفاوتها" تاکید می ورزیم و در عین حال معتقدیم که این دو قطب براحتمی می توانند مکمل یکدیگر باشند و اینکه هیچ حیطه ی ممنوعه ای برای هیچیک نمی بایست وجود داشته باشد. ما از تلفیق "زنانگی" و "مردانگی" در انسان سخن گفتیم، چرا که این تلفیق دیگر حیطه ی اندیشه و حضور اجتماعی را برای زنان سرزمین ممنوعه نمی داند و نزدیک شدن به دنیای حس و دریافت لطیف و انسانی از جهان را برای مردان قبیح نمی شمرد.

اما به ما تهمت زدند و می زنند که "ضد مرد" هستیم و تمام آن افکار ویرانگرایانه و دریافتهای ضد زن خود را به ما نسبت دادند، چرا که فاصله گرفتن از درک دوآلیستی جهان آنها را ناچار به تن دادن به تغییرات بس اساسی در نگاهی که از پیشینیان بدانها رسیده است می کند. پس جنبش زنان در عین حال یک جنبش کاملاً مدرنیستی است که با هر گونه درک قبیله ای از حقوق فرد ناسازگار است.

تجارب من بعنوان زنی که در کار تئاتر و آفرینش هنری، مسئله ی زن را به یکی از موضوعات اصلی کار خود بدل کرده است، بسیار به آنچه طرح کردم نزدیک بوده است. تهمتهایی که در این سالها بدلیل پرداختن به مسئله ی زن تحمل کرده ام، کم نبوده است. لحظات بی شماری از دوران کاری ام با سرخوردگی و دلسردی ناشی از اینگونه فشارها همراه بوده است، اما هیچیک باعث نشده که از این موضوع فاصله بگیرم و یا به موضوعات عامه پسند ی روی بیاورم که همه را از کار هنری ام راضی نگه دارد، چرا که بزرگترین آرزویم این است که در سرزمینم روزی بیاید که انسانها بدلیل جنسیت، نژاد و مذهب مورد تبعیض قرار نگیرند و ملاک تنها تواناییهای آنها باشد و در عین حال برای پروراندن تواناییها برای همه امکان مساوی و بدون از تعصبات خشک ضد انسانی وجود داشته باشد، اینکه در سرزمینم قلدری و زور بازو حرف آخر را نزنند، بلکه آگاهی و دانایی و قدرت برهان ملاک تشخیص الویتها شود. آنچه به کار من باز می گردد، از آنجا که بعنوان نویسنده و کارگردان تئاتر،

خواه ناخواه دارای نوعی اتوریته هستم ، یعنی نوشته و جوهر اندیشه ی من است که بازیگر قرار است درک و منتقل کند و از سوی دیگر بعنوان کارگردان نحوه ی انتقال و شکل اجرای متن را تعیین می کنم، در تجربه کار با همکاران مرد بوضوح متوجه شده ام که برای برخی از آنها پذیرفتن اتوریته ی یک زن کار ساده ای نیست ، که با خود و در نهایت با من جنگیده اند ، اما بمرور زمان دریافته اند که جنگشان بیهوده بوده و اصل خود کار است و روحیه ی کار جمعی داشتن و سوء استفاده نکردن از قدرتی که به دلیل کاری بر عهده ی کس دیگری است (مهم نیست زن باشد یا مرد) ، انعطاف پذیر بودن است در جایی که جا دارد و تلاش برای شناخت گاه روانشناسانه ی روحيات یکدیگر . از برخی از آنها که نتوانسته اند این تضادها را در خود حل کنند ، ناچار شده ام راهم را جدا کنم و برخی دیگر همکاران بسیار خوبی برایم شده اند . کار تئاتر برای ما تجربه ی زندگی در یک جامعه ی کوچک است با تمام تضادها یی که در بیرون هم وجود دارند . اما شاید بزرگترین امتیاز این حرفه این باشد که بدلیل اینکه ناگزیر تو را با پیچیدگیهای شخصیت خودت و دیگران درگیر می کند و به جدل و می دارد ، مجال پرداختن به بسیاری از تضادها را به ما می دهد و با بحران درگیرمان می کند ، تا جایی که راهی انسانی برای همزیستی با دیگران بیابیم و دیگر جنسیت ، رنگ مو و پوست و باورهای شخصی هیچ نقشی در این همزیستی بازی نکند . با اینهمه هنوز راه درازی در پیش است و ما در آغاز راهیم .

یکی از وظایف مهم ما که تاکنون کمتر بدان پرداخته ایم ، این است که به پیچیدگیهای روابط موجود میان انسانها و بخصوص زن و مرد ، نگاهی دوباره بیندازیم و در این راه پرداختن به چرایی و چگونگی این پیچیدگیها را در دستور کار خود قرار دهیم . برای مثال چگونه ممکن است ، زنی که در رابطه ای نابرابر قرار داشته و مدام تحقیر می شده و انواع خشونت بر او اعمال می شده است ، پس از پیمودن مراحل دشوار درگیری با خود و رسیدن به این نتیجه که باید به چنین رابطه ی تحقیر آمیزی پایان دهد ، و توانسته با تمام سختیها کنار بیاید ، اما هویت تحقیر شده ی خود را تا حدودی بازیابد ، پس از مدتی دوباره وارد رابطه ای مشابه با رابطه ی قبلی می شود و باز به این دایره ی جهنمی تحقیر و خشونت تن می دهد . یا اینکه مثلا اگر ما با حس مالکیت مرد به زن مخالفیم و این ناهنجاری رفتاری را "مردانه" می نامیم ، بهمان اندازه نیز اگر زنی این حس مالکیت را نسبت به مرد داشته باشد ، آن را ناشایست می دانیم . این مثالها را برای این می آورم تا روشن شود ، جنبش زنان علاوه بر اینکه بعنوان جنبش انسانهای تحقیر شده ، حذف شده و تحت ستم ، جنبشی برحق است ، نمی بایست همچون بسیاری از جنبشهای اجتماعی دیگر این برحق بودن را آنچنان مطلق ببیند که خود را از هرگونه لغزشی میرا بداند . یکی از وظایف این جنبش این است که آن دسته از زنان را که کم نیز نیستند و بنا بر تربیت تاریخی خود با امتیاز دادن بیش از حد به مردان (همسر ، فرزند پسر ...) به شکل گیری خود مطلق بینی در مردان یاری می رسانند ، نسبت به این امر آگاه سازد و تلاش کند این اصل را که زن و مرد می بایست در همه ی ارکان زندگی از حقوقی برابر برخوردار باشند ، به بسیاری از زنان نیز گوشزد کند . تقویت حس اعتماد به نفس در زنان ، تقویت این باور در خود زنان که مهمترین قدم در راه رهایی ، خواستن است و بیرون آمدن از نقش پاسیو ، یعنی فعال شدن و نگران بودن نسبت به سرنوشت خویش ، بخش مهم دیگری از وظایف این جنبش را تشکیل می دهد .

زنان ما می بایست در عمل به این واقعیت برسند که هر چند همواره قربانی جزم اندیشی بوده اند ، اما حاضر به پذیرفتن نقش قربانی نبوده اند و نخواهند بود . زنان ما محتاج حس همدردی نیستند و از موضع ضعف به نابرابریها نمی نگرند ، بلکه از موضع انسانهای آگاهی که نه تنها کوچکترین بهایی به سیستمهای فکری ضد زن که از پیشرفت آنان ناخشنود است ، نمی دهند ، بلکه در نهایت هوشیاری راه خود می روند و در این راه بر هویت خویش با تمامی نقاط قدرت و ضعف آن آگاهتر می شوند . و این خود مهمترین قدم در راه رهایی ست .